



۳۰



۷۹ اسب تر وای ژاپنی

جنگهای مدرن

۸۹ نبرد جنگل

۹۳ مرگ، چاره پیروزی

۱۷ نبرد ویزنا

۱۷ نبرد شیرویا

قرن نوزدهم

۲۱ خداحافظ امپراتور

۲۷ بولیوار و دوستان

۳۱ سر نیزه، سر نیزه!

۳۵ خداحافظ قهرمان

جنگ جهانی اول

۴۱ آتاتورک وارد

می شود

۴۵ راه میانبر

۴۹ جنگی برای هیچ

۵۵ گول فولادین

جنگ جهانی دوم

۶۵ کانادایی های

مغموم

۷۳ جان سخت

ایستاده تا مرگ

۸ یورش میوز - آرگون

۹ نبرد لیتل بیگهورن

۹ پاسیر پانجن

۱۰ نبرد آر نهم

۱۱ نبرد کامرون

۱۱ نبرد سامار

۱۲ نبرد باستون

۱۳ نبرد سایپان

۱۳ نبرد آلامو

۱۴ دفاع از دژ برست

۱۴ نبرد سرگرهی

۱۵ جزیره ویک

۱۵ محاصره جیدویل

۱۵ نبرد رودخانه ایمجین

۱۵ گارد ناپلئون در واترلو

۱۶ نبرد استالینگراد

۱۷ نبرد رورکز دریافت

پایمردی سربازان تا آخرین نفس، این ۱۹ نبرد را در تاریخ ماندگار کرد

در دل نبردهای سهمگین، همیشه آخرین ایستادگی‌ها، در اوج ناامیدی اما سرشار از شجاعت‌اند؛ اگر چه وقتی این ایستادگی‌ها برای حفظ افتخار، نجات جان انسان‌ها یا مبارزه با دشمنان باشد، مرگ هم بخش جدایی‌ناپذیر آن خواهد بود؛ چیزی که جنگجویان حقیقی آن را می‌دانند و البته به آن تن می‌دهند. در ادامه ۱۹ نبرد در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی را مختصر بررسی کرده‌ایم تا بخشی از این ایستادگی‌ها را مشاهده کنید؛ نمونه‌هایی همچون نبرد سرخپوستان با سران دولت آمریکا، نبرد واترلو و نبردهای دیگری که شاید نامشان را هم نشنیده باشید.

یورش میوز - آرگون

سپتامبر ۱۹۱۸

◀ لوک در کنار هواپیمایش؛ این عکس پس از موفقیت‌های او در نابودی تعدادی از هواپیماها و بالن‌های آلمانی گرفته شده است

شمار مدافعین: یک نفر
شمار مهاجمین: صد ها نفر

نقاط قوت در حمله: وقتی که لوک در فرانسه سقوط کرد، تک‌وتنها ماند و هیچ پشتیبانی نظامی از او صورت نگرفت.
نقاط ضعف در دفاع: به شدت زخمی شده بود و هیچ سلاح کار آمدی برای مقابله با نفرات دشمن در اختیار نداشت.

«فرانک لوک» (Frank Luke)، در شلیک به بالن‌های دیده‌بانی و هواپیماهای نظامی تبحر بالایی داشت و یکی از پر دل و جرات‌ترین خلبانان حاضر در جنگ جهانی اول بود؛ آن قدر که وقتی اسم او به میان می‌آمد ترس بر اندام دشمنان می‌افتاد. لوک طی سه هفته پایانی عمرش به ۱۴ بالن دیده‌بانی آلمانی و چهار هواپیمای جنگنده یورش برده و نابودشان کرده بود؛ رکوردی که در طول چهار سال جنگ جهانی اول هیچ‌گاه شکسته نشد. البته این سرباز شجاع سابقه درخشانی هم در کله‌شقی و بی‌توجهی به دستورات بالادستی‌هایش داشت. او بارها بدون هماهنگی، یکه و تنها به آسمان جنگ پرواز کرده بود. آخرین پرواز او زمانی بود که متفقین حمله تعرضی میوز - آرگون (Offensive) را آغاز کردند. لوک در این نبرد هم به تنهایی در آسمان به پرواز

در آمد و در خطوط میوز در شمال شرقی فرانسه در جبهه دشمن یکه‌تازی کرد؛ اما در این هنگام هشت جنگنده آلمانی او را تعقیب کردند و آتش سهمگینی به سوی وی روانه شد. گرچه لوک در همین احوال هم سه بالن دیده‌بانی آلمان‌ها را ساقط کرد؛ اما ناگهان تیری سینه این خلبان را شکافت و او را در حالی که با هواپیمایش در هوا تاب می‌خورد و ادا سازت در حوالی روستای مارو فرود بیاید؛ جالب اینکه او در حال سقوط هم شش سرباز آلمانی را به رگبار بست. لوک با توجه به جراحات شدیدش با تقلای فراوان از هواپیما بیرون آمد و تصمیم گرفت از دست آلمانی‌ها بگریزد؛ ولی مدتی بعد آلمانی‌ها ردش را گرفتند و با او رودرو شدند. در نهایت لوک در حالی که آتش رگبارش را به سوی آنها گشوده بود به خاطر جراحتی که در سینه داشت جان باخت.



نبرد لیتل بیگ هورن

۲۵ - ۲۶ ژوئن ۱۸۷۶

شمار مدافعین: حدود ۶۰۰ نفر
شمار مهاجمین: حدود ۱۸۰۰ نفر
نقاط قوت در حمله: شمار بالای نفرات، سربازان آموزش دیده، استفاده گسترده از انواع سلاح
نقاط ضعف در دفاع: ارتباط ضعیف، پراکندگی نفرات، بیورش های بی برنامه

سوار نظام ژنرال «جرج آرمسترانگ کاستر» (George Armstrong Custer) در مقابل نیروهای متحد قبایل سرخپوست قرار گرفت ولی جز شکستی سهمگین، نتیجه دیگری برای ارتش ایالات متحده به ارمغان نبرد. این نبرد میان هنگ هفتم سوار نظام آمریکا و قبایلهای لاکوتاسیو (Lakota Sioux)، شاین شمالی (Northern Cheyenne) و آراپاهو (Arapaho) در گرفت؛ نبردی که جزء «جنگ بزرگ سیو» به شمار می رفت که با هدف مجبور کردن بومیان آمریکا به کوچیدن به سرزمین های مشخص شده و ترک سرزمین خودشان طراحی شده بود.

در ۱۸۶۸ تعداد زیادی از رهبران لاکوتا با رهبران آمریکایی توافق کردند تا از کوچ نشینی - که یکی از عوامل اصلی کشمکش آنها با دیگر قبایل و مهاجران آمریکایی بود - دست بردارند و یکجانشین شوند. ولی بعد، برخی از رهبران سرخپوست ها از جمله «گاو نشسته» (Sitting Bull) و «اسب دیوانه» (Crazy Horse) عهدنامه را نپذیرفتند و ارتششان را برای مقابله با نیروهای دولتی آماده کردند. در طی سال های ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۶، نبردهایی گاه و بیگاه میان سرخپوست ها و نظامیان آمریکا در می گرفت تا اینکه در ژوئن ۱۸۷۶، ژنرال «فیلیپ شردن»، فرمانده نظامی جنوب غربی میسوری که دیگر امیدی به توافق با سرخپوست ها نداشت، تصمیم گرفت آنها را به عقب نشینی به منطقه سیو بزرگ (Great Sioux Reservation) وادار کند. سه گروه از مردان جنگی و نزدیک به ۲۵۰۰ نفر برای پشتیبانی عملیات به این محدوده اعزام شدند که هنگ هفتم سوار نظام به فرماندهی کنتل جرج آرمسترانگ هم گروهی از آنها بود. آنها خیال می کردند پیروزی و مثل دفعات قبل با پیروزی به خانه هایشان بر خواهند گشت اما کار سخت تر از چیزی که پیش بینی می شد جلورفت؛ چرا که خیلی زود برقراری ارتباط بین سه گروه آمریکایی دچار اختلال شد. در این زمان پیدا کردن محل اقامت بومی های کوچ نشین، آگاهی از مدت زمان اقامتشان و اینکه مسیر بعدی

پاسیر پانجن

آنها کجاست، از دغدغه های اصلی نیروهای آمریکایی بود. در زمان نبرد همه قبایله ها در روستایی دور هم جمع شده بودند تا به تجدید قوا بپردازند. در ۲۲ ژوئن، کاستر و سوار نظامش از کمپ اصلی نیروهای آمریکایی خارج شدند تا از سمت شرق و جنوب، خودشان را به اندازه کافی به قبایل نزدیک کنند و مانع متفرق شدنشان شوند. ژنرال «آلفرد تری» و کلنل «جان گیبون» هم به همراه سربازان پیاده و سوار نظام قصد داشتند به عنوان سدی در ناحیه شمالی عمل کنند. کاستر شبانه به راه افتاد و در صبحگاه ۲۵ ژوئن در منطقه ای نزدیک به کوهستان ولف تقریباً در ۲۰ کیلومتری قرارگاه بومیان در طول رودخانه لیتل بیگ هورن (Little Bighorn) مستقر شد. کاستر در ابتدا قصد داشت که سربازانش را از دید دشمن دور نگه دارد و اوایل صبح به سوی آنها یورش ببرد؛ اما بعد شک کرد که ممکن است شناسایی شده باشند و تصمیم دیگری گرفت. در آن زمان حدود هشت هزار بومی در روستا جمع شده بودند که ۱۸۰۰ نفر از آنها سلاح به دست آماده نبرد بودند. کاستر هنگ را تقسیم کرد، خودش فرماندهی ۲۱۰ مرد را بر عهده گرفت و رهبری گروه دیگر را به سرگرد «مارکوس رنو» (Marcus Reno) سپرد. آنها در حالی به سرعت وارد نبرد شدند که چارهای جز پیروزی نداشتند؛ مخصوصاً که در ابتدای کار جنگاوران شاین و سیو تلفات سنگینی را به سربازان آمریکایی وارد کردند. وقتی این سربازان در حال عقب نشینی بودند، بومیان، آنها را در طول رودخانه تعقیب کرده و به زیر کشیدند و در نهایت بسیاری را کشتند. تعدادی از مردان کاستر از سمت دیگر دهکده وارد شدند، ولی بومیان با مشاهده این مردان، دست از تعقیب نیروهای دسته دیگر کشیده و به سوی کاستر و نیروهایش شتافتند. بومیان ضربه سختی به کاستر و مردانش وارد آورده و آنها را مجبور کردند به نقاط مرتفع تر فرار کنند. در این حین «اوگلاسیو» (Ogala Sioux) به فرمان «اسب دیوانه» به دنبال آنها رفت و همچون پتکی بر سر سربازان کاستر فرود آمده، افراد او را تار و مار کرد. کاستر که دیگر راهی نداشت به باقی مانده سربازانش دستور داد همه اسبهایشان را بکشند و لاشه آنها را روی هم بچینند تا مانعی بین آنها و سرخپوست ها شکل بگیرد و آنها بتوانند از پشت با سرخپوستان بجنگند؛ ولی این سنگر هم برای مقاومت کافی نبود. تا یک ساعت بعد همه آنها کشته شده بودند.



۱۳ فوریه ۱۹۴۲

در این تاریخ، ۱۴۰۰ سرباز همدل متفقین که شامل مالایی ها (مردم مالزی) که در جنگ جهانی دوم به عنوان مستعمره انگلیس در سپاه متفقین فعالیت داشتند، انگلیسی ها و استرالیایی ها بودند، در برابر ۱۳ هزار سرباز ژاپنی قرار گرفتند تا مانع از تصرف سنگاپور شوند. در این میان «عدنان بن سعیدی» (Adnan Bin Saidi) افسر مالایی و جوخه ۴۲ نفره اش در برابر لشکر چند هزار نفری ژاپنی قرار گرفته بودند. این افسر شجاع تلفات بالایی به ژاپنی ها تحمیل کرد، اما در نهایت دستگیر و پس از تحمل شکنجه های جان فرسا به اعدام محکوم شد.



عواقب جنگ

یکی از مقتضی ترین شکست های تاریخ نظامی آمریکادار این نبرد شکل گرفت. سرخپوستان آمریکایی که پیش از این بارها از آمریکایی ها آسیب دیده و با اعضای قبایلشان را از دست داده بودند، از ریختن خون سربازان ایالات متحده در ریخ نکردند. وقتی روز پس از نبرد، نیروهای یکبار چه تری و کبیون به محل درگیری آمدند تا او چند و چون اوضاع هنگ هفتم آگاه شوند، جسد سربازان کاستر را در حالی دیدند که با عریان شده یا به شدت آسیب دیده بودند؛ اما در این میان جنازه کاستر سالم و دست نخورده بود. ظاهراً سرخپوستان نمی دانستند که او فرمانده هنگ بوده. چندی بعد بیشتر نیروهای سرخپوست دست از جنگ برداشتند و به مناطق مشخص شده کوچ کردند و زندگی به سبک کوچ نشینی در آنها برای همیشه به پایان رسید. در ماه مه همان سال جنگ میان بومیان و حکومت مرکزی پایان گرفت.

